

آرته
<div>عبدالرحمن</div>

عباس عبیدی؛ **درخواستی از جناب سردار سلیمانی**

● در آخرین واکنش‌ها به اعتراض‌های اخیر دی‌ماه قلمی از سردار محترم قاسم سلیمانی منتشر شد که در آن اظهار شده: «وقتی صحنه ناپخردانه آن نادان را در آتش‌زدن پرچم ایران دیدم خیلی دلم سوخت. گفتم ای کاش به‌جای پرچم، من را دهبار آتش می‌زدند، به‌جای تصویر من، چون ما برای نشاندن پرچم بر سر قله ده‌ها شهید دادیم تا بتوانیم این پرچم را سرفراز و برافراشته نگه داریم». به جناب سردار سلیمانی یک پیشنهاد منطقی ارائه می‌کنم. جنابعالی نفوذ و قدرت دارید. دست‌تان به خیلی از جاها می‌رسد، و این برخلاف وضع دیگران از جمله امثال ماست. پیشنهاد می‌کنم بلند شوید و یک ساعت از وقت خود را صرف دیدار با این نوجوان کنید. ظاهرا برحسب اطلاع نیروی انتظامی به‌سرعت شناسایی و دستگیر شده است. فیلم‌بردار هم بریید تا از دیدار شما تصویربرداری کنند. بعدی می‌دانم که از آن طرف آب آمده باشد یا به ادعای برخی رابط‌های سبسی یا نسبی با داماد صدام حسین داشته باشد. به احتمال زیاد خانواده او چندان ناآشنا نباشند. او در همین نظام آموزش‌پوروش ما درس خوانده است. تحت تعلیم و تربیت و تبلیغات همین صدوسیما بوده است. پس از گفت‌وگو با او اول به مردم بفرماید که این اتفاق در کدام شهر رخ داد؟ آیا در مناطق شمالی شهر تهران و به قولی مرفهان بی‌درد یا عاشقان فرهنگ غرب بود یا از مناطقی که هم‌اکنون هم باید، منبع بسجج نیروها برای اقدامات دفاعی از کشور باشد؟ دوم اینکه او از چه خانواده‌ای بود؟ آیا خانواده او از غرب‌زدگان یا دشمنان حکومت بودند؟ آیا غیرمذهبی و غیرملترم بودند؟ بفرمایید که پدرش در چه شغلی بود و سابقه‌اش چه بوده است؟ برسید که چرا این کار را انجام داد؟

بختان

دولت همت کند هنوز فرصت هست

● **جعفر بلوری**؛ شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام سه‌سالی می‌شود که وارد زندگی ما ایرانی‌ها شده است. فرض بگیریم مثلا چهار سال آینده، صدرصد فعالیت‌های اقتصادی و تفریحی و سرگرمی مردم هم به این شبکه اجتماعی وابسته شد و تچاژ نتوانستند کار و کاسبی خود را با این‌گونه شبکه‌های اجتماعی حساسی رونق دهند. آیا وابسته‌کردن صدرصد این فعالیت‌ها به پیام‌رسان‌هایی که کنترل آنها دست دشمن است، منطقی است؟ آیا آن شبکه‌ها، پیام‌رسان که طی همین چند هفته پیش نشان دادند، به دنبال براندازی و ایجاد جنک شهری هستند، باید صدرصد فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی ما را تحت کنترل داشته باشند؟ کدام مقل سلیمی می‌پذیرد کنترل افکار عمومی، کار و کاسبی مردم و حتی سرگرمی و تفریح آنها را را اجنبی‌ها بسپاریم؟! می‌گویند منتقدان با شبکه‌های اجتماعی مخالفند؛ در جریان مبارزات انتخاباتی هم می‌گفتند، منتقدان با اینترنت مخالفند! چرا زنجیره‌ای‌ها در روز روشن دروغ‌ها به این بزرگی می‌گویند؟ این قماش که به بدنه دولت و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان نفوذ کرده‌اند، کار را به جایی رسانده‌اند که اقتصادیی‌بودن ریشه این اعتراض‌های بحق مردم را هم زیر سؤال برده‌اند. برخی از این زنجیره‌ای‌ها حتی برای تیرازه بی‌کفایتی خود، «نظام» را به گروگان گرفته و تلاش کردند، آشوبگران و قاتلان مردم را منتقد» جا بزنند…

بحرین اسای

سخنی بابزرگان روحانیت

● تحقیق و بررسی کنید ببینید چرا مردم اینهمه به اخبار رسمی بی‌اعتمادند و تحت‌تاثیر شایعه‌پراکنی‌ها قرار می‌گیرند؟ به این سؤال پاسخ دهید که چرا ده‌ها موسسه با برچسب کار فرهنگی هزارها میلیارد تومان بودجه از دولت می‌گیرند و هیچ کار مثبتی نمی‌کنند و به اصل نظام هم فحش می‌دهند، می‌زنند و طبلکاری می‌کنند؟ ریشه این گرایش غلط را بناباید که حوزه‌های علمیه را به بودجه‌های دولتی وابسته کرده و به عواقب خطرناک آن برای روحانیت شیعه نمی‌انیدند. فریب‌هایی کنید که چرا مداحان جای خطبا را گرفته‌اند و افراد روحانی در دوران حاکمیت خود از بسیاری از مسئولیت‌های روحانیتی کنار گذاشته شده‌اند و جایگاه هزارساله روحانیت در حال یک دگردیسی کامل است؟ بی‌تعارف باید بگوییم مشغول‌شدن حضرات روحانی به حواشی و در بسیاری از موارد فاصله‌گرفتن آنها از مردم، عامل اصلی این وضعیت است که اگر ادامه پیدا کند به «فاجعه» منجر خواهد شد.

politics@sharghdaily.ir

انالله وانا اليه راجعون

استادگر انقدر جناب آقای دکتر محمدرضا مسجدی دبیر کل محترم جمعیت مبارزه با استعمال دخانیات ایران

مصیبت درگذشت پدر گرامیتان خادم‌الحسین حاج موسی مسجدی را به شما و خاندان بزرگ مسجدی صمیمانه تسلیت عرض می‌نمائیم .

هیات امانا– هیات مدیره و کارکنان جمعیت مبارزه با استعمال دخانیات ایران – مرکز تحقیقات کنترل دخانیات ضمنا" مجلس سوم آن مرحوم روز دوشنبه ۹۶/۱۱/۲ از ساعت ۱۴ الی ۱۵:۳۰ در مسجد نور میدان فاطمی برگزار می گردد.

سیاست

نخبگان یا مردم؛ محور توسعه کدام است؟

نقد و بررسی

محمود سریع‌القلم

بیشتر به بنیان توسعه‌نیافتگی در ایران توجه می‌کند؛ یعنی خلق‌وخوی شخصیت ایرانی و البته آنچه در ذیل «اقتدارگرایی» اکثریت ایرانیان قابل توضیح است. او درس‌گرفتن از تجربه‌های جهانی توسعه و حکمرانی را معیار و مبنا می‌داند. به رهنده‌های «سیاست‌گذاری» اقتصادی و نیز «مباحث سیاسی، اجتماعی روز و در سطح ملی، جهانی و منطقه‌ای»، اهمیت بیشتری می‌دهد و به‌تبع‌آن، عملا بین‌المللی‌تر از بقیه نظریه‌پردازان توسعه فکر می‌کند.

سریع‌القلم به ایرانی جهانی‌شده می‌اندیشد که بتواند از پس تاریخ درآید و روبه‌سوی افق‌های آینده گذار کند. ازاین‌منظر می‌توان او را ذیل اندیشمندان گفتمان گذار قرار داد. گفتمانی که به تجربه‌های جهانی کشور– ملت‌های موفق نظر می‌کند؛ از چین و کشورهای آمریکای لاتین تا آلمان، ژاپن، ترکیه و کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس؛ بنابراین تمام تلاش سریع‌القلم بر این است که اسباب و لوازم آن گذار را فراهم آورد. او به نسل‌های آینده ایرانیان امیدوار است و تصویر مطلوب خود را از شهروند ایرانی شایسته، سیاست‌مدار، سیاست خارجی ایرانی و… ارائه می‌دهد. البته این کندن از گذشته و دل‌بستن به آینده او را از لحظه حال غافل نمی‌کند. الگو و نقشه راهی برای هیئت حاکمه سیاست‌مداران امروز جمهوری اسلامی ترسیم می‌کند تا شاید در پرتو چنین نقشه‌ای، جهت‌گیری این سیاستمداران را از:

– سیاست خارجی «قابلی» و امنیت‌گرا که صرفا «حفظ تمامیت ارضی و [بقای] نظام سیاسی» را سرلوحه اهداف خود دارد؛

– کلی‌گویی‌های مبتنی‌بر اصول ثابت انقلاب

اسلامی، به‌سمت زیرنگری‌های دقیق و معطوف به توسعه‌خواهی» رهنمون کند. برای تحقق این نقشه راه، به جز حاکمان سیاسی، درهمین‌زمینه نقش نخبگان فکری یا همان «اندیشمندان دینی ای]ا متخصص» در توسعه‌یافتگی» نیز مهم است. پس هرچند در مسیر توسعه‌خواهی، خود معتقد است «گفت‌وگو، تبادل افکار، میزگردگذاشتن یا راه‌اندختن بحث‌های دانشگاهی» میان این اندیشمندان بی‌فایده است، ولی به‌هرحال فراتر از بحث‌های دانشگاهی و انتزاعی، همچنان اولویت «نخبگان فکری حوزه دانشگاه، علم و نظریه‌پردازی» و نیز «نخبگان ابزاری سیاست‌مدار و تصمیم‌گیرنده» را در این می‌داند که در نقش «گروه‌های نافذ نخبگان حامل چهار فلسفی– نظری توسعه‌یافتگی را در میان خود حل‌وفصل کنند» و به این هدف – آن‌طور که «از حکومت‌داری چون‌لای در چین مثال می‌زند» – در مسیر رسیدن توافق بر سر «پایه‌های فلسفی– نظری توسعه‌یافتگی»، «نظم جهانی را ببینزند»، «قبول‌کردن نظمی که غرور ایرانی، تن به پذیرفتن آن نمی‌دهد»،

نظمی که در ضمن آن فرقی میان «شانگهای، پاریس، نیویورک، فرانکفورت» و احتمالا در آینده تهران وجود ندارد و ایرانی هم ورای «بانگه‌ری‌های بزد و افتخارش به سازمان اداری دوران ساسانی»، مانند دیگر ملت‌ها، «بیگانه از [تولید] فناوری روز»، «مصرف‌کننده، این توسعه به سبک جهانی حکومت، همان‌طورکه امروزه نیز تا حد زیادی «غربی» است آنجا که «پژشکی و نرم‌افزار خرید بلیت هواپیما و یخچال» و… محصول دانش غربیان، «علمی جهانی» و دقیق‌تر بخراسسته از «منظومه‌های جهانی» است که به‌تمامی «تمدن بشری» سرایت کرده است.

فهم سریع‌القلم از روایت توسعه در ایران

در بخشی از دکترین سریع‌القلم، او از شکل‌گرفتن «جامعه ایرانی» سخن می‌گوید؛ «جامعه‌ای فودالی، عمدتا [دارای ساخت اقتصادی] کشاورزی و دام‌پروری [ایده‌هایشان] را به‌بند، از او همین روست که او نه‌تنها «دو سیستم مدیریتی پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی» را برای توسعه‌یافتگی، نام‌گرا با یکدیگر می‌داند؛ بلکه از آشتی‌ناپذیری و تضاد «مبانی فلسفی اسلام [از هر فراتی] با لیبرالیسم» سخن می‌گوید؛ اسلامی که در ذیل «متسون کوتاه‌مدت زندگی جسیبدن از طرف دیگر» و سرانجام «به‌راحتی و طرفه‌العینسی خیانت‌کردن به آرمان‌های وطن‌پرستانه» از دیگر ویژگی‌های بارز آنان است. پس «در یک کلام، اکثریت ایرانیان به‌شدت خودمحور» هستند و در «فرابت با قدرت»، حفظ سمیت و مقام برای آنها در اولویت است.

یکی دیگر از کلیدواژه‌های اصلی اندیشه او– در ارزیابی انتقادی سریع‌القلم از تاریخ معاصر ایران– که در بزنگاه تاریخی مشروطه‌خواهی مطرح می‌شود، آن «اجامعی» است که امید به تحقق آن در فردای پس از پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، مدام کم‌سوتر می‌شد؛ بنابراین در این برهه از تاریخ معاصر ایران، خودمداری «حاملان اندیشه‌های نو که دارای خلیقات اقتدارگرایانه انباشته‌شده ایرانی بودند»، در نهایت باعث شد نخبگان فکری و سیاسی، حقوق انسانی و اجتماعی «دیگری مشروعه‌خواه، متجدد،



تبدیل مسئله توسعه ملی به یک دغدغه عمومی و مسئله جدی فکری در میان اندیشمندان حوزه‌های اجتماعی کشور و زمینه‌سازی برای تولید گفتمارهای منظم در حوزه توسعه ملی یکی از دغدغه‌های «محسن رثانی» است. او به امید پدیداری تدریجی یک «گفتمان ملی توسعه» در ایران، تصمیم گرفته سلسله «گفت‌وگوهای توسعه» را. اندیشمندان حوزه‌های علوم اجتماعی ایران برگزار کند. براین اساس و با همکاری پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، برگزاری سلسله‌گفت‌وگوهای توسعه از مهرماه سال جاری آغاز شده است. در «گفت‌وگوهای توسعه»، پس از انتخاب صاحب‌نظر، تمامی نوشته‌ها، منشورات و مکتوبات او را یک «گروه بازخوان» مطالعه می‌کنند و آن‌گاه از مجموعه آنها «روایت توسعه» مبتنی بر نگاه آن صاحب‌نظر استخراج می‌شود. این روایت در یک نشست طولانی با صاحب‌نظر، بررسی و تنقیح می‌شود. سپس روایت استخراجی در اختیار ناقدان قرار می‌گیرد و آنان با مطالعه «روایت» در چند جلسه گفت‌وگوی مفصل با صاحب‌نظر به واکاوی نقد و تحلیل ابعاد مختلف آن نظریه می‌پردازند. در پایان این فرایند ما به یک «روایت نهایی و بسط‌یافته از مسئله توسعه‌نیافتگی ایران» از نگاه یک صاحب‌نظر خاص دست خواهیم یافت. دکتر محمود سریع‌القلم، نخستین متفکری بود که برای دور اول این گفت‌ووها انتخاب شد. ناقدان «روایت محمود سریع‌القلم» نیز – که روایت او را از سه منظر آکادمیک، اجتماعی و سیاسی نقد می‌کردند– آقایان دکتر عباس گفتمانی (دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان)، دکتر احمد توکلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی و نماینده سابق مجلس) و دکتر علیرضا علوی‌تبار (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران و تحلیلگر مسائل مدنی ایران) بودند. گزارش زیر چکیده‌ای از مباحث مطرح‌شده در دور اول «گفت‌وگوهای توسعه» است که در مهر و آبان سال جاری در پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس برگزار شده است.

دموکرات، اعتدالی» و… را به‌رسمیت نشانسد. در کنار آن، بی‌تجربگی مشروطه‌چیان و مخالفان استبداد شاه‌ی، در اینکه چگونه «و به چه روشی باید به حل‌وفصل اختلافات و تعارض‌های» خود بپردازند، همه‌همه در عمل باعث شد نخبگان حامل چهار سنخ اندیشه دینی، ملی، تجددخواهانه و بعدها چپ‌گرا، به «همکاری، هماهنگی و هم‌گرایی» لازم با یکدیگر نرسند. گویا سریع‌القلم بر این باور است که پیش‌فرض «همه با هیچ» این نخبگان که با «ایدئولوژیک‌شدن» اندیشه‌های آنان نیز همراه شده بود، مطلق‌انگاری را به سرحد نهایی خود رساند. سرانجام نیز «حذف، سرکوب، خشونت و نزاع» میان متجددین، سنت‌گرایان، چپ‌گرایان و البته میلیون معتقد به «ناسیونالیسم احساسی» – و نه «عقلانی»– به حدی رسید که «اجماع» لازم میان آنها را امکان‌پذیر نکرد. از نظر سریع‌القلم، علت سازمان‌نیافتن سیستم در بین «جماعت ایرانیان» و نه در «جامعه ایران» در وهله اول «خلق‌وخوی مطلق‌بین» نخبگان فکری و سیاسی است و به‌تبع آن «روحیات این نخبگان در نپذیرفتن این‌موضوع که بخشی از ایدئولوژی و مرام فکری آنها قابل نقد است و می‌تواند اشتباه باشد. «نظام حقوقی مصرح در قانون اساسی و مرام‌های فکری به‌گونه‌ای نبوده که توسعه هم‌پوشانی بدهند

اساسی کشور» و «مرام‌های فکری به‌گونه‌ای نبودند که به [باریگران فکری و سیاسی] اجازه و فرصت هم‌پوشانی [ایده‌هایشان] را به‌بند، از او همین روست که او نه‌تنها «دو سیستم مدیریتی پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی» را برای توسعه‌یافتگی، نام‌گرا با یکدیگر می‌داند؛ بلکه از آشتی‌ناپذیری و تضاد «مبانی فلسفی اسلام [از هر فراتی] با لیبرالیسم» سخن می‌گوید؛ اسلامی که در ذیل «متسون اندک‌شمار اقتصادی آن و عمدتا سخنرانی‌های دینی / اخلاقی» عالمانش –ضمن «نوعی جهت‌گیری مدنی، اخلاقی و اجتماعی»– تنها در «کلی‌گویی‌هایی انتزاعی و آرزو‌هایی» از اقتصاد و سیاست مطلوب، طرح موضوع شده است.

اجماع نخبگان، عامل کانونی گذار به توسعه‌یافتگی

او هرگونه گذار به توسعه‌یافتگی را موقوف می‌کند به دوران «پسا-اجماع». یا همان نحوه گذار به سمت «سیستم‌های قاعده‌مند مبتنی بر همکاری و هم‌گرایی» در دولت–کشور. پس این سیستم‌های قاعده‌مند، رو به سوی عملی‌کردن شاخصه‌های «رقابت، کیفیت و استاندارد» داشته و می‌توانند در تمام امور زندگی ایرانیان، جهت‌گیری خود را تنظیم کنند. این شاخصه‌ها «اصول ثابت توسعه» نام دارند و شامل موارد زیر می‌شوند:

۱. «پذیرش علم و تخصص»، ۲. فرایند «بین‌المللی‌شدن» که در اینجا به معنای فراهم‌بودن ارتباطات بین‌المللی است؛ آن‌گونه که به «افزایش سهم [اقتصاد ایران] در بازار جهانی و افزایش رشد اقتصادی» منتهی شود، ۳. «تسلط کارآفرینان بر اقتصاد ملی»، ۴. «شفافیت سیاست‌گذاری‌های اقتصادی» و ۵. «آزادی فعالیت اقتصادی یا آزادی در حوزه‌های اجتماعی که به‌مراتب نه‌تنها مهم‌تر از آزادی سیاسی» است، بلکه «آزادی سیاسی به معنای تحزب نیز محصور [شکوفان‌شدن همین قسم] آزادی‌های

سیاست

نقد و بررسی

علیرضا علوی‌تبار

نیست بلکه علی‌رغم «میل باطنی سریع‌القلم به توسعه جامعه‌محور»، این قسم توسعه را «در ایران، دارای فرایندی بسیار زمان‌بر و طولانی» می‌داند.

البته سریع‌القلم برای خروج از اقتدارگرایی بارها از تقدم «اصلاح سطح فکر و فرهنگ ایرانیان» بر هر اقدام چاره‌ساز دیگری سخن گفته است که البته این موضوع، با این سخن ایشان که معتقدند توسعه جامعه‌محور فرایندی زمان‌بر و طولانی است، در تناقض قرار دارد به‌خصوص که اصلاح یا تغییر فرهنگ اقتدارگرای ایرانیان، خود امری زمان‌بر و محتاج تربیت چند نسل کودکان توسعه‌خواه است.

نقد ایدجایی: تلفیقی از توسعه جامعه‌محور ونخبه‌محور

از آنجاکه «رفتار دموکراتیک» مهم‌تر از «افکار دموکراتیک» است و «محصول [فرایندی از] اقدامات و برنامه‌ریزی» هاست، می‌توان انتظار داشت که بازیگران دموکرات و نخبگان ایرانی و توسعه‌مدار، در ضمن این قبیل اقدامات و برنامه‌ریزی‌ها، با «اصلاح آرام و تدریجی ساختارها، ملت [ایران] را به منظور تحقق خواسته‌های سیستم و سازمان، سازمان‌دهی» کنند؛ نوعی الگوی دموکراتیک جهت توسعه‌یافتگی که در حین آن، «حق انتخاب» فردرد افراد درون سیستم برای «اصلاح تدریجی ساختارها» به رسمیت شناخته شود. بنابراین این حق انتخاب زنان، کارگران، جوانان، کارمندان بخش عمومی، مهندسان، کشاورزان، روستاییان، دانشگاهیان و دیگر اقشاری که «به اندازه کافی ثروت تولید کرده‌اند» اما از ابزارهای دموکراتیک برخوردار نیستند، به رسمیت شناخته نشود، چگونه می‌توان انتظار داشت که «لیت سیاست‌های توزیعی مناسب، آن ثروت توزیع و تقسیم شود» و در یک حرکت سلسله‌مراتبی، «نیات سیاسی، ضرورتا به دموکراسی و توسعه سیاسی» منتهی شود؟

به‌نظر می‌رسد فرایند اجماع نخبگان فکری و سیاسی، «نیز [بخش خصوصی و کلیت آحاد جامعه] به استقلال مالی از دولت»، «افزایش ثروت کشور، تقویت طبقه متوسط و به تبع آن افزایش و حفظ ظرفیت‌های ایجاد دموکراسی»، همه و همه جزء شروط لازم برای تحقق الگوی توسعه ایرانی هستند، اما شروط کافی آن نیستند. اتفاقا به‌مثابه شرط کافی، ایجاد یک «قرارداد اجتماعی میان مردم و حاکمیت» از اهمیت برخوردار است؛ قراردادی که از خلال آن: اول، «استقلال مالی» فردرد اقشار جامعه ایرانی از وابستگی به بنگاه‌های عظیم صنعتی/مالی تضمین شود و

– دوم، در مسیر مطلوب نظر سریع‌القلم یعنی

● «آزادشدن معاش مردم و طبقه متوسط از وابستگی [به درآمدهای حکومتی]»،

و به‌تعمدشدن [طبقات اقتصادی، اجتماعی]

جامعه» و

● ایجاد یک «طبقه متوسط دارای پس‌انداز و برخوردار از دانش و تخصص ثروت‌ساز».

حال به مدیریت «بنگاه‌های خُرد و متوسط غیردموکراتیک» به این معنا که انتخاب و ارتحیت مردم در اولویت زمامداران این حکومت قرار نداد، در حالت حکومت «نه اشخاصی همچون «پهلوی اول و دوم»، بلکه مجموعه‌ای از نهادهاست که برای توسعه کشور، سیاست‌گذاری‌های معطوف به توسعه را اتخاذ می‌کنند.»

۲. توسعه‌گرابودن «گروه‌های نفوذ و نخبگان فکری و ابزاری» که در اجماع یا

یکدیگر، «نهاد‌های حکومت را

سازمان‌دهی می‌کنند» و ذیل

«حکومت توسعه‌گرا»، منطق

عمومی پیشرفت را ببینزند.

۳. شکل‌گرفتن سازوکارهای

«بوروکراتیک» تصمیمات

اتخاذشده و برآمده از حکومت

توسعه‌گرا، ذیل این سازوکارها،

بهرگیری از خدمات عمومی یا

اجرای سیاست‌های حکومتی

(مانند قانون مالیات) را به

رویه‌ای استاندارد تبدیل می‌کند

که شامل حال همگان می‌شود.

۴. «پذیرش نظم جهانی».

۵. «اعمال سیاست‌های توزیعی»

۶. «سیاست خارجی در خدمت تولید ثروت ملی».

نقد سلبی

براساس

عزیمت توسعه در ایران را به «اجماع نخبگان فکری و سیاسی» مشروط کرده، پس لحظه اکنون در تاریخ معاصر ایران در نوعی «بن‌بست»، همان لحظه غیاب اجماع در میان نخبگان فکری و سیاسی است که نخبگان است و از آنجا که شرط اجماع، همان است که نخبگان «تغییرات فراوانی را در [مشاکله] فکری و [منش] سیاسی» خود بپذیرند، پس در «کوتاه‌مدت» رسیدن به هم‌گرایی در میان آنها «ممکن نیست». بنابراین در عمل رهیافت توسعه نخبه‌محور و برنامه‌ریزی‌شده از بالا دچار مشکل می‌شود. افزون بر مانع قبلی، می‌توان چنین گفت که براساس فهم سریع‌القلم از خلق‌وخوی ایرانیان یعنی همان اقتدارگرای، عام، جهان‌شمول و فرایند توسعه جامعه‌محور در ایران نیز موضوعیت چندانی نخواهد داشت زیرا وقتی به نمونه آسیایی چنین توسعه‌ای در هند و نمونه کلاسیک آن در انگلستان می‌نگریم، می‌بینیم که «توسعه اجتماعی و فرهنگی در [این کشورها] مقدم بر توسعه سیاسی است»؛ توسعه‌ای اجتماعی و فرهنگی که نه‌تنها با اقتدارگرایی فعلی ایرانیان (از نظر سریع‌القلم) ممکن

ادامه از صفحه اول

روشنفکران پاسخ دهند

روشن است در این معادلات حتما واکنش جامعه سهم بالایی را به خود اختصاص خواهد داد. اگر سیاست‌مدار حدس بزند سیاستی با واکنش مثبت جامعه روبه‌رو خواهد شد، در انجام آن ترغیب خواهد شد زیرا برای آن سیاست‌مدار محبوبیت به همراه خواهد آورد اما اگر حدس بزند این سیاست با واکنش منفی جامعه روبه‌رو خواهد شد، در انجام آن مردد می‌شود زیرا اگر آن تصمیم مثل داروی تلخ صحیح باشد، منافعی در آینده به جامعه خواهد رسید ولی بدنامی ناشی از اتخاذ آن منوجه سیاست‌مداری که آن تصمیم را گرفته، خواهد شد.

حال اگر روشنفکران تمام تلاش خود را به کار گیرند که به جامعه القا کنند یک سیاست به زبان آناهست یا میل طبیعی جامعه را به حفظ وضع موجود به نحوی توجیه تئوریک کنند، آن‌گاه سیاست‌مدار حدس خواهد زد با توجه به اقدامات روشنفکران و تمایل طبیعی جامعه به عدم تغییر، اتخاذ آن تصمیم درست برایش هزینه شامشی، و برای جامعه در بلندمدت منافع آتی خواهد داشت. به‌سادگی می‌توان حدس زد اکثر سیاستمداران حاضر به چنین ازخودگذشتگی‌ای نمی‌شوند. همان‌طور که در جنگ فرض بر این است که رزمندگان حفظ جان خود را در اولویت قرار خواهند داد و عملیات انتحاری یک قاعده مبارزه نیست بلکه یک استثناست. در عرصه سیاست نیز حفظ منافع شخص سیاست‌مدار یک قاعده خواهد بود و فداکاری برای منافع آتی جامعه تنها یک استثنا بر این قاعده می‌شود که به‌ندرت رخ خواهد داد. بگذاریم موضوع را با مثالی از عرصه قدرت روشن‌تر کنیم. در ابتدا پیروزی انقلاب که رقابت‌های سیاسی به خشونت گرایید، برخی تحلیلگران تنها به دنبال آن نرفتند که بگویند کدام حزب سیاسی اول بار به ترور و بمب‌گذاری دست زد بلکه ریشه این اقدامات را در تئوریسین‌های قبل از انقلاب جست‌وجو کردند. تحلیل اندیشه‌های دکتر شریعتی، بارزگان، فردید و امثال آنها با این انگیزه انجام شد که مشخص شود روششنفکران اندیشه‌هایی را روح دادند که در عرصه عمل پیامدهایی خشونت‌بار به دنبال داشت. تردیدی نیست که بخشی از رساله‌های کارشناسی ارشد و دکترا در دانشکده‌های علوم سیاسی در داخل و خارج به تجزیه و تحلیل اندیشه‌های روشنفکران قبل از انقلاب اختصاص یافته تا اثرات آن تفکرات را بر اقدامات پس از انقلاب شناسایی کنند. دقیقا به همین قیاس می‌توان ادعا کرد که روشنفکران اقتصادی نیز اندیشه‌هایی را ترویج می‌کنند که نهایتا در عرصه عمل پیامدهای اجرایی به دنبال دارد. چه خوششان بیاید و چه خوششان نیاید، انسان‌های اجرایی، برده‌های متفکران هستند زیرا اقدامات انسان‌ها تابعی از منافع و تفکراتشان است و کسانی که تفکرات را شکل می‌دهند، به شکل غیرمستقیم نقشه‌های تحولات عالم عمل را پایه‌ریزی می‌کنند. شاید یک دانشگاهی در اتاق کوچک خود و در محاصره کتاب‌های خود به نوشتن و مطالعه مشغول باشد اما پیامدهای اندیشه‌های او درون ساختمان‌های دولتی بروز می‌کند. به این لحاظ آنان در تصمیمات درست و غلطی که در عرصه اقتصاد گرفته می‌شود، سهیم هستند اما این سهم به تناسب زمان و به تناسب موضوع می‌تواند کم یا زیاد باشد. نوشته پیشین نگارنده با عنوان «تثبیت قیمت بنزین از جیب فقرا» که واکنش دکتر امید در «شرق» را به دنبال داشت و آن را به حساسیت بیش از حد به روشنفکران تعبیر کرد، در واقع انگشت‌گذاشتن بر یک واقعیت بدیهی بود؛ اینکه شرایط اقتصادی امروز مطلوب و در حد انتظار نیست امری واضح و بدیهی است و اینکه دولت به‌طور عام نقش اصلی را در این وضع دارد نیز امر قابل انکاری نیست اما چیزی که کمتر کسی به آن اشاره می‌کند این است که علاوه بر دولت چه کسانی در شکل‌گیری وضع موجود نقش داشته‌اند؟ به‌باور نگارنده علاوه بر عوامل خارجی حداقل دو عامل دیگر در این امر سهم داشته‌اند که یکی از آنها روشنفکران هستند. آنان دوست دارند گناه توسعه‌نیافتگی تماما بر دوش حکومت بیفتد و نقش خود را در تصمیمات غلطی که گرفته شده پنهان کنند. وظیفه پژوهشگران و محققان است که لوری توسعه‌یافتگی به پنهان نگه داشته شده بیفکنند و نشان دهند علاوه بر عامل اصلی، عوامل فرعی نیز در این امر شریک هستند و باید به تناسب سهمشان پاسخ‌گو باشند. حسن این اقدام این است که می‌آموزیم همان‌طور که سیاست‌مداران باید در قبال پیامدهای عملی تصمیماتشان پاسخ‌گو باشند روشنفکران نیز باید در قبال اقدامات عملی اندیشه‌هایشان به جامعه پاسخ‌گو باشند. دقیقا به همین دلیل مقاله مذکور برای روزنامه وزین «شرق» که مخاطبانی اهل فکر دارد ارسال شد. وقتی مخاطبان رسانه، سیاست‌مداران و دولتی‌ها و مسئولان همه بخش‌ها هستند باید بر نقش و سهم حکومت در توسعه‌یافتگی تاکید کرد. نگارنده انتظار مخالفت از هر فرد و گروهی را داشتم جز دانش‌آموختگان علوم اجتماعی زیرا جامعه‌شناسان به خوبی می‌دانند حتی علم و ادبیات نیز حیات اجتماعی دارد و رشته‌ای به نام جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی ادبیات وجود دارد و اینها امری نیستند که مترز از جامعه باشند. صدمترتبه واضح‌تر است که سیاست‌های اقتصادی نیز در بافت جامعه شکل می‌گیرند و جامعه‌شناسی روشنفکران به خوبی بر نقش روشنفکران در شکل‌گیری بافت فکری جامعه تاکید کرده است. امید است که این قبیل گفت‌وگوها زمینه حساب‌کشی از روشنفکران در عرصه اقتصاد را فراهم کند.

ادامه در صفحه ۷